یادداشت

دانشگاه پرورشگاه شخصیت دانشگاهی

حسین میرزایی

در بحث‌های علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی از کتاب دورکیم گرفته تا بعد از آن، مقوله اخلاق و اخلاق حرفه‌ای توانسته جایگاهی اساسی پیدا کند. به نظر می‌رسد که ما هم به عنوان افرادی که در حوزه‌های انسانی کار می‌کنیم، باید بیش از بقیه به این بحث بپردازیم. اخلاق در علم، اخلاق علم و آموزش عالی و هر قرائت دیگری که داشته باشید، همه یک عنصر ذاتی به نام اخلاق را در بر می‌گیرد که نسبت این بحث را با بحث‌های دیگر مهم و قابل تامل می‌کند. هر چند همه تفکیک علوم از همدیگر را پذیرفته‌ایم اما نباید از تاثیر علوم بر همدیگر غفلت کرد و فوایدی که هر علم می‌تواند بر سایر علوم داشته باشد را نباید مورد غفلت قرار داد، از جمله این علوم، علوم انسانی است.

مقوله اخلاق را من از باب نظام‌سازی مورد توجه قرار می‌دهم و علوم انسانی بر خلاف علوم فنی و مهندسی که داعیه نظام‌سازی را ندارند، این ظرفیت را برای ما به وجود می‌آورد که اگر قرار است در باب آموزش عالی و علم تاملی صورت بگیرد، عالمان علوم انسانی و علوم اجتماعی هستند که باید به این بحث توجه کنند. یکی از این نهادها، نهاد دانشگاه است که در آن فعالیت اصلی خودمان را انجام می‌دهیم.

دانشگاه جایی است که باید بیش از سایر بخش‌های دیگر جامعه به امر اخلاق توجه کند. دلیل آن هم این است که فرهیختگی در جامعه این انتظار را به وجود می‌آورد که اخلاقی‌ترین محیط، محیط علمی باشد. مطالبی که پژوهشگران ایرانی در این زمینه ارایه کرده‌اند، نشان از این است که گویا یک نوع اختلالی در این حوزه به وجود آمده است و در نسبت رابطه بین استاد و دانشجو، دانشجو و استاد و اساسا همه اینها با سازمان و ساختار دانشگاه و قواعدی که در آن وجود دارد، یک نوع بازاندیشی و بازنگری باید انجام بدهیم. از باب اینکه ببینیم که این محیط فاضلانه و فرهیخته که قرار است فرهیختگی را به صورت یک امر هنجارفرست به جامعه تزریق کند خود در چه وضعیتی به سر می‌برد.

شخصیت دانشگاهی و شخصیت علمی واژه‌هایی است که خود به خود در کنار واژه دانشگاه به کار برده می‌شود. دانشگاه جایی است که در آن این شخصیت دانشگاهی پرورش پیدا می‌کند. به همین خاطر نظام انتظارات از دانشگاه در جامعه بسیار بالاست و از همین حیث هم کار دانشگاه سخت می‌شود. به همین دلیل مسائلی مانند پایان‌نامه‌نویسی و... مسائلی هستند که برای خیلی از افراد قابل هضم نیستند، چراکه کلیت و روح دانشگاه برای غیر از این مسائل و خطاهاست.

بخشی از این مسائل شاید به توسعه کمی آموزش عالی در دو دهه اخیر برمی‌گردد و این کمیت احتمالا در آسیب‌زایی این بحث اثر دارد، اما لزوما معنای تعیین کنندگی هم ندارد. یعنی بسیاری از افراد هستند که در همین وضعیت در یک وضعیت اخلاقی تلاش می‌کنند.

ما به عنوان افرادی که علوم انسانی و علوم اجتماعی خوانده‌ایم و زیست روزمره‌مان هم در دانشگاه است، موظفیم به مقوله اخلاق آموزش عالی توجه روزافزون کنیم و از علوم انسانی انتظار است که بتواند این کار را انجام دهد، به همین خاطر حتما باید وارد حوزه‌های دیگر بشویم و بتوانیم به آن نظام‌سازی کمک کنیم.

ما باید نظام‌سازی‌های خودمان را داشته باشیم و منظورم فقط آیین‌نامه‌نویسی نیست. اتفاقا آن چیزی که علوم انسانی و علوم اجتماعی به دنبالش است، بیش از آنکه به آیین‌نامه برسد، فضای عمومی فرهیخته و فضای عمومی‌ای است که در آن اخلاق را ساری و جاری می‌کند. آن حساسیت ایجاد کردن است و این حساسیت‌هاست که می‌تواند به عنوان یک گفتمان اجتماعی در حوزه اجتماعی و عمومی به ما کمک کند تا بتوانیم جامعه‌ای فرهیخته داشته باشیم.

رییس پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی

کتاب

بندگان سرمایه

چرا انسان‌ها برای انسان‌هایی دیگر کار می‌کنند؟ این پرسش به ظاهر ساده و ابتدایی در قلب بحث فردریک لوردون قرار دارد. لوردون برای تکمیل پاسخ‌های ناتمام مارکس، خصوصا در برابر منظره گیج کننده مستخدمانی متعهد و مشتاق، قسمی «انسان‌شناسی اسپینوزیستی» را به کار می‌بندد که نقش بنیادین تاثیرات و انفعالات را در رابطه استخدامی آشکار می‌کند و استثمار سرمایه‌دارانه را به منزله تصرف و قالب‌ریزی دوباره میل مجدد امفهوم‌پردازی می‌کند. قسمی خوانش سرتاسر ماتریالیستی از اخلاق اسپینوزا به لودرون اجازه می‌دهد پنبه تمام تصورات در باب خودمختاری و خود-تعینی فردی را بزند؛ در عین حال که همزمان ایده‌های آزادی سیاسی و رهایی از بند استثمار سرمایه‌دارانه را حفظ می‌کند. بندگان مشتاق سرمایه طرحی است متهورانه برای بازاندیشی در سرمایه‌داری و فراروی از آن بر مبنای تجربه معاصر از کار. فردریک لوردون در بندگان مشتاق سرمایه با مفروض گرفتن بخش اعظم تحلیل مارکس در باب ساختارهای کلان و ابژکتیو و بسیج سرمایه‌دارانه، به چیستی و مختصات بندگی پرداخته و به لطف آرای اسپینوزا آن را از دام سوبژکتیویسم و فردگرایی نهفته در بحث لابوئسی نجات داده است. لوردون علاوه بر شناخت ابژکتیو سازوکارهای بندگی -که به درستی آن را نه امری خودخواسته، بلکه «شورمندانه» و «مشتاقانه» می‌خواند- برای پاسخ به پرسش تعیین کننده عوامل انسان‌شناختی و عاطفی چرایی ماندگاری و تداوم سرمایه‌داری، به قرائتی بدیع و تامل‌برانگیز از اخلاق متوسل می‌شود تا نسخه‌ای امروزی و معاصر از تحلیلی انتقادی و رهایی بخش از بندگی انسان به دست دهد. کتاب «بندگان مشتاق سرمایه: اسپینوزا و مارکس در باب میل» نوشته فردریک لوردون با ترجمه فواد حبیبی و امین کرمی توسط انتشارات علمی و فرهنگی به تازگی منتشر شده است.

نقد و نظر

بازسازی صحنه مرگ علی شریعتی اثری از آزاده اخلاقی

نوشریعتی و چند پرسش
گذر از دکتر؟

رحیم محمدی

اخیرا در شبکه‌های اجتماعی پوستری با تصویر علی شریعتی منتشر شده که عنوان اصلی آن «نو شریعتی» است. وقتی این پوستر را دیدم، اولین پرسشی که در ذهنم ایجاد شد، این بود؛ نوشریعتی چیست؟ این واژه «نو» چرا با اسم شریعتی همراه شده است؟ مگر شریعتی هم کهنه و نو دارد؟ اگر دارد، شریعتی کهنه چه مشکلی داشت که شریعتی نو می‌خواهد آن را بگشاید؟ یا برطرف کند؟

مقداری که در این ترکیبِ جدید و در این پرسش‌ها فکر کردم، چنین به ذهنم آمد؛ شاید این عنوان گرته‌برداری از ترکیباتی چون «نو مارکسی» یا «نو کانتی» باشد که در دنیای امروز سنتی برای خود شده است. اما داستان به این سادگی‌ها نیست، اگر امروز سنتی به اسم نو مارکسی نامگذاری شده است این «عمل نامیدن» یک اتفاق «پسینی» است. به چه معنا؟ یعنی کسانی به آراء مارکس و خوانش ارتدوکسی او نقدهای درونی و بیرونی وارد کردند به طوری که عملا سخنان و نظرات آنان در سنت مرسوم مارکسی نمی‌گنجید، اینان به تدریج بحث‌ها و نقدها و خوانش‌های خود را توسعه دادند و اشخاص بیشتری این خوانش نو و رویکرد انتقادی را ادامه دادند و بدون آنکه از پیش با همدیگر همدستی کرده باشند، سنتی جدید پدید آوردند که بعدها ناظران بیرونی مجموعه کوشش‌های آنان را تحت عنوان «نومارکسی» نامگذاری کردند. اما پرسشی که در اینجا پدید می‌آید، این است که؛ آیا پیرامون مباحث و گفتارهای شریعتی هم، چنین اتفاقی افتاده است؟ اگر بله، چه کسانی و در کجا شریعتی نخستین را خوانش انتقادی کردند و در بیرون از سنت نخستین با یک دستگاه معرفتی-نظری بدیل، نظرات و انتقادات جدیدی آفریدند که ما امروز مجموعه کوشش‌های آنان را به عنوان نوشریعتی نامگذاری کنیم. اگر چنین کوشش‌هایی بوده باشد، مسلما نامی هم برای نامیدن آن پیدا خواهد شد، اگر نوشریعتی هم نباشد، نام مناسب دیگری خواهد بود. در غیر این صورت ترکیب نو شریعتی نوعی همدستی و تبلیغات است.

مطلب دیگری که به ذهنم آمد، این بود شاید خالقان واژه نو شریعتی در صدد نوعی احیا و بازآفرینی شریعتی در زمانه کنونی برآمده‌اند، یعنی احساساتشان از فراموش شدن شریعتی جریحه‌دار است و می‌خواهند به لطایف‌الحیل او را احیا کنند و نگذارند از یادها برود. اما توجه ندارند این کار با همدستی و تبلیغات شدنی نیست. چون هر «لحظه تاریخی» و هر «شرایط اجتماعی» اقتضائات خاص خودش را دارد. به عبارت دیگر ما امروز با این پرسش اساسی مواجه هستیم؛ نوشریعتی در چه لحظه تاریخی و در چه شرایط اجتماعی ممکن است؟

مطلب سومی که به فکرم رسید، این بود شاید برگزارکنندگان سمپوزیوم نو شریعتی به احساس یا به تامل دریافته‌اند؛ گویا شریعتی نخستین آن گونه که در نوشتجات و گفتارها و کنش‌های خویش ظهور کرده بود، یک مشکلاتی دارد که با «زمانه ما» ناسازگار است، یا به درد امروز نمی‌خورد و حداقل بهتر است آن بخش از گفتارها و مباحثش که با امروز سازگار است، برجسته شود و آن بخش دیگر که مشکل تولید کرده و باز می‌تواند مشکل ایجاد کند به قفسه کتابخانه‌ها سپرده شود تا فراموش شود. به دیگر سخن در واژه نو شریعتی ناچارا نوعی «گذر از شریعتی» هم مکنون است یا حداقل اذعان می‌گردد؛ «شریعتی نخستین» با زمانه کنونی نامناسب و ناسازگار است. گویی زمانه و مسائل ما، منطق گفتار شریعتی را پس می‌زند. اگر این دریافت نزدیک به صحت باشد، می‌توان نتیجه گرفت شریعتی نخستین محصور در زمان و فضایی بود که دیگر دوره آن به سر آمده است. این جمله به گمانم می‌تواند جمله با اهمیتی باشد. فی‌المثل ماوقتی سخنرانی‌های «امت و امامت» شریعتی را می‌خوانیم، این احساس به ما دست می‌دهد؛ دیگر زمانه این نگاه‌ها و حرف‌ها و ترغیب‌ها به سر آمده است و امروز دیگر این نوع گفتارها و ترغیب‌ها در ذهن و خاطر مردمان زمانه مسموع و مقبول نیست. در اینجاست که می‌توان پرسید؛ چه کسانی سخن و عمل‌شان در محدوده زمان و مکان خاص معنا و مقبولیت دارد و در زمان و مکان دیگر معنا و پذیرش خود را از دست می‌دهد؟ گویا این امر خصلت روشنفکران و اهل سیاست و اهل عمل است و الا تاریخ‌شناس و جامعه‌شناس و فیلسوف که اهل نظر و اهل شناخت هستند، وضع دیگری دارند.

پس بهتر است، اندکی در این دو پرسش بیندیشیم که مثلا؛ روشنفکر کیست؟ و جامعه‌شناس کیست؟

در دوره معاصر که ما از آن به «تجدد ایرانی» یاد می‌کنیم، ما با گونه‌های متنوعی از روشنفکران در ایران مواجه بوده‌ایم که می‌توان آنها را به صورت گذرا به شکل زیر دسته‌بندی کرد: ۱-منورالفکری آغازین و کلاسیک؛ ۲-روشنفکر چپ؛ ۳-ضدروشنفکری و روشنفکری دینی؛ ۴-روشنفکری ادبی و هنری؛ ۵-روشنفکری دانشگاهی یا روشنفکر علوم انسانی. چهار گونه نخست، همگی تا سال ۱۳۵۷ و تا وقوع انقلاب اسلامی ظهور و نقش‌های خود را خوب یا بد ایفا کردند و آنان کسانی چون؛ آخوندزاده و طالباف و محمدامین رسول‌زاده و تقی ارانی و احسان طبری و انور خامه‌ای و احمد فردید و جلال آل احمد و علی شریعتی هستند. اما نوعِ اخیر روشنفکری، پدیده متفاوتی است که پایگاه اجتماعی و معرفتی آن دانشگاه و علوم انسانی است و در «پایان عصر روشنفکری» و پس از انقلاب ظهور کرده است. روشنفکری دانشگاهی به کلی از سنت روشنفکری عمومی پیش از انقلاب متفاوت است و در زمانی ظهور کرد که در اثر انقلاب، روشنفکری عمومی و ضدروشنفکری تجددستیز (اعم از چپ و سنت‌گرا) بی‌کار کرد شدند و روشنفکری ادبی و هنری نیز که در مطبوعات و نهادهای خصوصی و غیردولتی فعالیت ناچیزی داشت، چندان نتوانست در مقابل ایدئولوژی مسلط انقلابی و فشارهای زمانه استوار بماند. در این زمان بود که گفتمانِ جدیدی از روشنفکری از فضای دانشگاه و علوم انسانی سر برآورد و دانش‌هایی چون فلسفه و ادبیات و جامعه‌شناسی و حقوق و علم‌سیاست، خاستگاه نوع جدیدی از روشنفکری واقع شد. در این زمان اساتیدی هم که از دانشگاه‌ها اخراج شده بودند در مکان‌های خصوصی و عمومی سخنرانی کردند یا در موسسات غیردولتی پژوهش و تالیف انجام دادند یا در حاشیه دانشگاه و پارا آکادمی‌ها کلاس علوم انسانی و فلسفه برگزار کردند و به توسعه روشنفکری دانشگاهی یا روشنفکری علوم انسانی پرداختند.

اخیرا در شبکه‌های اجتماعی پوستری با تصویر علی شریعتی منتشر شده که عنوان اصلی آن «نو شریعتی» است. وقتی این پوستر را دیدم، اولین پرسشی که در ذهنم ایجاد شد، این بود؛ نو شریعتی چیست؟ این واژه «نو» چرا با اسم شریعتی همراه شده است؟

اما آیا روشنفکری و جامعه‌شناسی یک چیز است؟ یا دو چیز متفاوت؟ در پاسخ باید گفت؛ امروزه بسیاری از پیروانِ روشنفکران و داستان‌نویسان و اهل رسانه و حتی برخی جامعه‌شناسان و تاریخ‌نگاران در فهمیدن تفاوت روشنفکری و جامعه‌شناسی دچار خطا هستند. اینان روشنفکری را به مثابه یک «نظام شناختی» تبیین کننده و توضیح‌دهنده تلقی می‌کنند و در ذهن خود گفتارها و توضیحات روشنفکران را جایگزین توضیح آکادمیک و نظام علمی دانشگاهی می‌کنند؛ در حالی که روشنفکران و فعالان اجتماعی و سیاسی اساسا نمی‌توانند همانند یک مورخ دانشگاهی و جامعه‌شناس و فیلسوف، شارح و توضیح دهنده جامعه و وضعیت زمانه و مسائل اجتماعی در ساحت «اندیشه مفهومی و نظری» باشند، چون توصیف و توضیح روشنفکرانه و ضدروشنفکرانه اساسا از موضع آگاهی ایدئولوژیک و سیاسی است و این توصیف و توضیح‌ها اولا؛ «ناظر به عمل» هستند، ثانیا «متعهد به رسالت اجتماعی و سیاسی»اند. از این رو نمی‌توانند جایگزین فعالیت اندیشه‌ای و مفهومی مستقل که در آکادمی اتفاق می‌افتد، باشند. به دیگر سخن روشنفکران و فعالان اجتماعی، خود بخشی از واقعه و عمل و بخشی از تغییرات و علل تغییرات هستند و آنان در حینِ عمل و مبارزه می‌اندیشند و سخن می‌گویند و اجرا می‌کنند و پیروان خود را می‌شورانند تا راه عمل را بگشایند و تغییر ایجاد کنند یا جلو تغییری را بگیرند. اما جامعه‌شناس و دانشمند علوم انسانی می‌خواهد راه بسته شناخت و تفکر را بگشاید و توصیف و تبیین نظری-مفهومی از زمانه و شرایط و مسایل ارایه کند. پس اگرچه روشنفکران همواره توصیف و توضیحی از وقایع و امور و تغییرات ارایه می‌کنند اما همان طور که عرض کردم، این کار آنان صرفا فکر کردن به عمل و معطوف به رسالت اجتماعی و اقناع پیروان در حین عمل و مبارزه است و آنان می‌خواهند راه بسته عمل را بگشایند. به عبارت دیگر، توضیحات و گفتارهای روشنفکری اساسا نمی‌تواند به صورت مستقل و از موضع تئوریک و مفهومی توضیح‌دهنده و تبیین کننده وقایع و امور و مبارزات باشد. من حتی فکر می‌کنم، روشنفکرانِ حوزه عمومی و سیاسی که در عرصه عمومی فعال‌اند و مورد توجه علاقه‌مندان و پیروان و مخاطبان خود هستند و در مقابل منتقدان و مخالفان خویش می‌ایستند، اینان اساسا نمی‌توانند به چارچوب‌های نهادی و عقلانی و علمی مقید باشند و باید از این چارچوب‌ها رها باشند تا بتوانند هم پاسخگوی انتظارات زمانه و توده‌ها و پیروان خود باشند و هم پاسخ منتقدین و مخالفین را بدهند. در نتیجه این واقعیت اجبارا آنان را توده‌گرا و آرزوپرور و خیال‌پرداز و شالوده‌شکن می‌سازد. ما اگر به توصیف و توضیح روشنفکرانی مثل جلال آل احمد و علی شریعتی از زمانه و رسالت خودشان توجه کنیم به سهولت متوجه این موضوع می‌شویم. برای نمونه آل احمد در زمانه‌ای که می‌زیست برای انجام رسالت و تعهد و مسوولیت خود، فهمی اخلاقی از روشنفکری به هم زده بود. او به تبع احمد فردید روشنفکری و دستاوردش را «غربزدگی» و فرنگی‌مابی می‌دانست و روشنفکران جناح مقابل خود را جماعتی غربی و هُرهُری مسلک و عامل متروپل می‌دانست که ایران را «ولایت تابع ممالک غرب» کرده‌اند. از این رو روشنفکران در دید او جماعتی خائن و خودفروخته بودند. اما برای اینکه کار خود و هم‌مسلکانش را موجه سازد و خدمت برشمارد، گفته است: «روشنفکر کسی است که در هر آنی به گردش امرِ مسلط خالی از اندیشه معترض است. چون و چراکننده است، ناپذیرفتار است و به هیچ کس و هیچ جاسر نسپارنده است جز به نوعی عالم غیب به معنی عامش، یعنی به چیزی برتر از واقعیت موجود و ملموس که او را راضی نمی‌کند و به این دلیل است که می‌توان روشنفکران را دنبال کننده راه پیغمبران خواند که چون اکنون دوره ختم پیغمبری است.» (در خدمت و خیانت روشنفکران، ص: ۱۴۳) آن وقت او جامعه مطلوبِ این دنبال کنندگان راه پیغمبران را جامعه‌ای «فارغ از اجبار حضور طبقات و حضور فقر و غنا و حضور استعمار و رسته از بندهای طبقاتی و اخلاق بورژوا» دانسته است. (همان، ص: ۱۸۷) چنانکه می‌بینیم، این گروه از روشنفکران پیرو کلمات مقدس مارکسیسم سیاسی هستند و مارکس اگرچه غربی است اما الهام گرفتن از او «غربزدگی» به حساب نمی‌آید.

عضو پیوسته انجمن جامعه‌شناسی ایران

نگاه

نوشریعتی‌ها در شریعتی چه می‌جویند؟

محسن آزموده

جریان‌های فکری بازتابی از شرایط سیاسی و اجتماعی جامعه و آینه‌ای برای رصد تحولات آنها هستند، همچنان که به نوبه خود تلاش‌هایی برای توضیح این دگرگونی‌ها و احیانا تاثیرگذاری بر روند آنها محسوب می‌شوند. بازخوانی و بازاندیشی در میراث فکری یک اندیشمند اجتماعی در دوره‌های گوناگون را نیز از این منظر می‌توان توضیح داد. علی شریعتی، بدون تردید، مهم‌ترین و تاثیرگذارترین روشنفکر ایرانی دهه ۱۳۵۰ خورشیدی بود که با وجود مرگ زودهنگامش در سال ۱۳۵۶، کار و آثارش همچنان مورد مطالعه و نقد و ارزیابی قرار می‌گیرد و موافقان و مخالفانی را برمی‌انگیزد. نکته مهم آن است که این همراهان یا منتقدان نیز خود در طول زمان تغییر می‌کنند و در دوره‌های زمانی مختلف، از یک سر طیف به طرف دیگر آن حرکت می‌کنند و بالعکس. با مقدمه‌ای که ذکر شد، روشن می‌شود که جهت این همراهی‌ها یا نقدها را می‌توان بر مبنای شرایط زمانه و دگرگونی‌هایی که از سر گذرانده، مورد مطالعه قرار داد، ضمن آنکه وجه یا وجوهی از شریعتی که در این خوانش‌های مکرر برجسته می‌شود، در ربط مستقیم با وضعیت کنونی شکل می‌گیرد.

در سال‌های اخیر، شاهد ظهور جریان یا حلقه یا گروهی فکری در پهنه فرهنگی ایران هستیم که خودشان یا دیگران (اعم از منتقدان یا همدلان یا توصیف‌گران) ایشان را «نوشریعتی» می‌خوانند. ذیل این عنوان کلی نیز معمولا شماری از پژوهشگران، محققان، اساتید و صاحب‌نظران نام‌آشنای ایرانی در حوزه علوم انسانی در رشته‌های جامعه‌شناسی، فلسفه، تاریخ، علوم سیاسی و اقتصاد قرار می‌گیرند. در میان این چهره‌ها معمولا سه فرزند دکتر شریعتی، یعنی احسان (پژوهشگر فلسفه)، سوسن (پژوهشگر تاریخ) و سارا (پژوهشگر انسان‌شناسی) حضور دارند و در کنار آنها، معمولا چهره‌هایی چون عباس منوچهری (پژوهشگر علوم سیاسی)، حسین مصباحیان (پژوهشگر فلسفه)، هاشم آقاجری (پژوهشگر تاریخ)، امین قانعی راد (پژوهشگر جامعه‌شناسی)، کمال اطهاری (پژوهشگر اقتصاد)، بیژن عبدالکریمی (پژوهشگر فلسفه) و... و شمار زیادی از شاگردان آنها نیز قرار می‌گیرند.

البته اطلاق عنوان جریان یا حلقه یا گروه به این اسامی و قرار دادن آنها ذیل عنوان کلی «نوشریعتی»، بدون روشن شدن دقیق این عنوان، اولا به آن معنا نیست این چهره‌ها آگاهانه و کاملا ارادی به تاسیس یک جریان یا حلقه یا گروه پرداخته‌اند و ثانیا میان رویکرد و نگاه این افراد به شریعتی و نحوه قرائت‌شان از او تفاوت‌های اساسی مطرح است و ثالثا هیچ بعید نیست هر یک از این پژوهشگران از اینکه نوشریعتی خوانده شوند، یا طرح فکری‌شان چنین نامیده شود، راضی نباشند. اما در مجموع و با یک نگاه ساده‌ساز و نادقیق و از منظر کسی که جریان‌های فکری معاصر ایران را بررسی می‌کند، می‌توان این افراد را (با وجود میل شخصی خودشان شاید) نوشریعتی خواند. ظهور و بروز این جریان نیز معمولا در همایش‌ها، نشست‌ها، گفتارها و نوشتارهای مطبوعاتی و بعضا کتاب‌هایی است که در سال‌های اخیر، در جهت بازخوانی میراث فکری علی شریعتی عرضه شده است.

با وجود تفاوت‌ها و اختلاف دیدگاه‌هایی که ممکن است میان پژوهشگران مذکور در قرائت دکتر شریعتی وجود داشته باشد، می‌توان به طور نسبی اشتراکاتی را برشمرد که اطلاق عنوان نوشریعتی به ایشان را به نحو ایجابی ممکن می‌سازد. نخستین وجه مشترک همه این اندیشمندان نگاه همدلانه و مثبت‌شان به دکتر شریعتی است، البته با حفظ موضع انتقادی. این پژوهشگران، هر یک از موضع خود و به درجات متفاوت، میراث شریعتی را یکسره منفی ارزیابی نمی‌کنند، برخلاف آنها که با شریعتی و آثار او به هیچ‌وجه بر سر مهر نیستند و به جهات گوناگون او را متهم می‌کنند. دومین وجه اشتراکی نوشریعتی‌ها، توجه به او عنوان اندیشمندی اجتماعی است. وجه جامعه‌شناختی شریعتی و توجهش به مسائل اجتماعی از دید نوشریعتی‌ها حائز اهمیت است، به‌ویژه در روزگار ما که روشنفکران عمدتا یا به فلسفه و مسائل تئولوژیک می‌پردازند یا به‌دنبال نسخه‌های روان‌شناختی برای مسائل هستند. سومین ویژگی شریعتی از دید نوشریعتی‌ها، آن است که شریعتی با وجود همه کاستی‌های احتمالی دانشی و ضعف تحلیل، روشنفکری حاضر در میدان و حساس به مسائل بود و ارتباط موثری با طیف وسیع و گسترده مخاطبانش داشت، خصوصیتی که در زمانه ما از دست رفته و روشنفکران به فرض ارتباط با مخاطبان‌شان، گعده‌هایی گسسته از یکدیگر را تشکیل می‌دهند و از تاثیرگذاری وسیع و گسترده ناتوان هستند. چهارمین ویژگی شریعتی که مورد پسند نوشریعتی‌هاست، توجه او به سنت ما و تلاشش در بازخوانی آن است. شریعتی به میراث فکری و فرهنگی ایران اسلامی توجه جدی دارد و بخش قابل توجهی از آثارش را می‌توان کوشش برای بازخوانی انتقادی (درست یا غلط) این سنت خواند. شریعتی به صرف ترجمه نظریه‌های غربی اصرار ندارد و برعکس بر بازگشت به خویشتن پافشاری می‌کند. اما بازگشت به خویشتن شریعتی نه از جنس سنت‌گرایی و نه از قماش تجددستیزی است، او می‌کوشد (به زعم خود) خوانشی انتقادی از سنت (متناسب با زمانه خود) برای تغییر در شرایط امروزش ارایه کند.

جریان نوشریعتی با همه تنوع و تکثری که در دل خود دارد، امروز یکی از جریان‌های اصلی فکری در ایران است و از رهگذار ویژگی‌های مذکور برای آن، می‌توان به خلأهایی پی برد که روشنفکری امروز ایرانی از آن رنج می‌برد. ضمن اینکه بایسته است با بررسی دقیق گفتارها و نوشتارهایی که نوشریعتی‌ها عرضه کرده‌اند، میزان کارآمدی و فایده‌مندی آنها برای حل مشکلات فعلی را سنجید.

کتابخانه

نیایش‌های زرتشتی

«گاتاها» یا «گاهان» یا «گات‌ها» ۱۷ سروده‌ای است که از دیرباز از سخنانِ زرتشت دانسته می‌شده است و در بر گیرنده پیام و آموزش‌های وی و بنیادِ مزدیسناست. این مجموعه در واقع کهن‌ترین بخشِ کتابِ اوستا شمرده می‌شود. گات‌ها (اوستایی) جمعِ گات به معنای سرود است که در زبان پهلوی به گاث (گاس) تبدیل شده و در زبان پارسی گاه گفته می‌شود. ردپای این واژه در دستگاه‌های موسیقی امروز ایرانی به جای مانده است. همانند سه‌گاه و چهارگاه. گات‌ها منظوم و موزون به گونه اشعار دینی ایران باستان است که به شدت موجز و فشرده‌اند و از نظر ساختار دستور زبان استثنا هستند. شاید نخست بلندتر و به نثر بوده اما برای در امان بودن از گزندِ فراموشی یا دستبردِ روزگار، آنها را به نظم درآورده‌اند تا بهتر به خاطر سپرده شود. زبان‌شناسان وزن این اشعار را یافته و قواعد نظم را در آنها تعیین کرده‌اند. «گاتاها نغمه‌های ایران باستان» توسط موبد کورش نیکنام به فارسی ترجمه و به تازگی توسط انتشارات بهجت منتشر شد. همچنین ۴ لوح فشرده صوتی به این کتاب ضمیمه است که حاوی موسیقی‌ای است که برگرفته از این مجموعه منحصر به فرد ایران باستان است. محمدرضا درویشی پژوهش موسیقیایی این اثر را بر عهده داشته است.

- گاتاها نغمه‌های ایران باستان
- مترجم: کورش نیکنام
- انتشارات: بهجت
- چاپ اول: ۱۳۹۷
- تعداد صفحه: ۲۷۰

درباره نیکلای بردیایف

بردیایف فیلسوفی است مذهبی، اما به دور از جزم‌گرایی. او خود را «آراندیش مومن» می‌نامید. ف. استپون گفته است که اگر بردیایف در پایان سده‌های میانه می‌زیست، حتما در آتش دادگاه تفتیش عقاید می‌سوخت. فلسفه مذهبی از قرن‌ها پیش مشغول توجیه و اثبات وجود خداوند بوده است اما توجه بردیایف به توجیه وجود انسان معطوف است. نخستین اثر بزرگ و مستقل بردیایف یعنی «فلسفه آزادی» (سال ۱۹۱۱) که در آن وی سنت خردگرایانه اروپای باختری را با قاطعیت رد کرده از این لحاظ به شدت جالب است. فقط در عمل ایمان است که شناخت واقعیت حاصل می‌شود.

«خداجویان روس» مجموعه‌ای از مقالات پراکنده به قلم بردیایف و درباره او است. نیکلای بردیایف فیلسوفی اصیل با یک نظام فکری تمام‌عیار است. این کتاب با ترجمه سیدرضا وسمه‌گر توسط انتشارات نگاه معاصر منتشر شده است.

- خداجویان روس
- نیکلای بردیایف
- ترجمه: سیدرضا وسمه‌گر
- نشر: نگاه معاصر
- چاپ اول: ۱۳۹۷
- تعداد صفحه: ۲۲۴

جهان شوپنهاور

نه به روح معتقد است نه به ماده بلکه به جهان موجود علاقه دارد، او بیشتر فلاسفه را مورد تمسخر قرار می‌دهد و می‌گوید فلسفه نباید با جملات پیچیده آمیخته شود، زیرا که همه مردم باید به فلسفه آگاهی کامل داشته باشند. «جهان به مثابه اراده و برابرنهاد» بسان هر اثر اصیل، از تاریخ و جغرافیایی که از آن اثر پذیرفته و بر آن نهاده است، فراتر می‌رود و با انسانی سخن می‌گوید که از هستی و بودنش به شگفت یا به تنگ آمده است. «جهان به مثابه اراده و برابرنهاد» اثر آرتور شوپنهاور است که توسط محسن اکبری از آلمانی به فارسی برگردانده شده است.

- جهان به مثابه اراده و برابرنهاد
- آرتور شوپنهاور
- ترجمه: محسن اکبری
- انتشارات: نگاه معاصر
- چاپ اول: ۱۳۹۷
- تعداد صفحه: ۱۸۶

درباره آلبر کامو

هم نیچه و هم کامو جهان و بیدادگری موجود را نمی‌پذیرند زیرا چنین وضعیتی نفی انسانیت است. هر دو آنان معترض هستند و هر کدام به خاطر آدمی راه عصیان و شورش را برمی‌گزینند. کامو و نیچه «عصیانگر» امیدی به انقلاب اجتماعی-سیاسی ندارند زیرا از منظر آنها فرد آگاه و آزاد مرد نه تنها «زمانه» و حکومت را، بلکه کل جهان را زیر سوال می‌برد. با وجود آنکه آلبر کامو انسان را تنها موجود با ارزش می‌داند، ولی افق دید و دایره معرفتی محدودی برای او تعریف می‌کند. از نگاه کامو عقل انسان قادر به ورود در برخی حیطه‌ها، به‌ویژه جهان ماورای طبیعت نیست. به باور او جهان گزافه است و زندگی انسان مدرن نیز فاقد ارزش و معناست. «فلسفه کامو» نوشته ریچارد کمبر با ترجمه خشایار دیهیمی توسط انتشارات «نشر نو» منتشر شده است. از مهم‌ترین بخش‌های این کتاب می‌توان به زندگی و آثار، ریشه‌های دینی فلسفه کامو و کاموی اخلاق‌پرداز اشاره کرد.

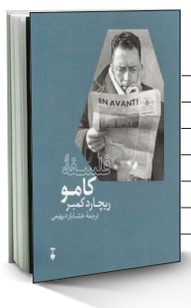

- فلسفه کامو
- ریچارد کمبر
- ترجمه: خشایار دیهیمی
- انتشارات: نشر نو
- چاپ اول: ۱۳۹۷
- تعداد صفحه: ۱۶۷